خشت اول

کارگر معدن و پیراهن لیونل مسی

اول

تصویربردارم می گفت همین یک کارمان مانده بود. راست می گفت. رفته بودیم صد و پنجاه متر زیر زمین.

ما در دل یک معدن ذغال سنگ بودیم. مسئول معدن مدام جو می داد. یعنی تا می آمدیم از کارگرها بپرسیم که اوضاعتان چطور است می گفت: «آقا بریم اینجا یک وقت ریزش می کنه!» تقریبا هروقت کارگری زبان می گشود که از سر درون بگوید یک جا در تخیل رئیس داشت ریزش می کرد و ما هم می گرخیدیم که نکند مدفون شویم و زود محل را ترک می کردیم.

کارگرهای معدن اگر انفجاری رخ ندهد، اگر سیگاری نباشند، اگر دچار خفگی نشوند و دهها اما و اگر دیگر، باز هم کمتر از پنجاه سال عمر می کنند. دلیلش هم ذرات ذغالند که وارد ریه هایشان می شود و زود می میرند.

یادم هست دو سال پیش در مستندی از واحد مرکزی خبر به نام معدن پادبانای کرمان، از هرآن کس که دستش می رسد خواستم لااقل یک لیوان شیر به این بچه ها بدهند. حتی با وزیر کار صحبت می کردیم و خبر نداشت همین یک لیوان شیر چقدر می تواند به سلامت جسمی و افزایش عمر و روحیه اینها کمک کند. تلفن را برداشت و دستور داد. امیدوارم مشکلشان حل شده باشد.

کارگرهای معدن، همان هایی که گاهی مدت‌ها خورشید را نمی بینند و برای لقمه ای نان حلال چه ها می کشند و گاهی سختی کار هم در فیش حقوقشان نمی آید اما خیلی بامعرفت تر از آنی هستند که گمانش را بری. راست می گویند که معدن «مرد» می سازد.

من با ارزش ترین هدیه دوران کاری ام را تا الان از همانها گرفتم. وقتی با دست های سیاهشان یادگاری نوشتند. نوشتند ممنون به معدن ما آمدید. قابش کردم زدم روی دیواراتاقم.

من رفته ام به خانه کارگرهای معدنی که قطع نخاع شده اند. رفته ام به خانه مادری که با چهار تا بچه قد و نیم قد نمی تواند حق شوهر مدفونش را از پیمانکار معدن بگیرد. حالا که در طبس، کوه مردان دیگری را به دل خویش کشیده همه خارج از سیاسی کاری ها و سیاه بازی های این روزها، فکری به حال اهالی خانه شان کنیم. خورشید، جای دوری نمی رود.

دوم

قرار بود به مسی توپ طلا بدهند. پاریس بودم و کارت خبرنگاری ام صادر نشده بود. آویزان پیرمردی که کارمند محلی دفتر بود شدم و به استناد چند دعوتنامه قدیمی و مدارک خبرنگاری زپرتی، ساعت ها در سرما منتظر ماندیم تا بیاید.

خوب می دانم که چهره هایی اینچنین تا نباشد «اوکی» مدیربرنامه حاضر به جواب نمی شوند و اصلا هیچ کس، هیچ کس آنجا مصاحبه اختصاصی نمی گیرد. چون می داند نمی شود. من فکر می کردم باید تمام تلاشم را بکنم. شاید شد. فکر می کردم این حق هوادارهای ایرانی مسی است که یک سوال ایرانی از او بپرسند.

تا مسی از ماشین پیاده شد پریدم جلو و از میان چندین سوالی که در ذهنم بود و آن همه خبرنگاری که مبهوت نگاه می کردند پرسیدم: درباره فوتبال ایران چه می دانید؟ اصلا شناختی داری؟ گفت: «هیچی. شناختی ندارم.»

بعد محافظ هایش ما را کنار زدند و همین.

مصاحبه پخش شد. خیلی کوتاه هم بود خب. بعد دیدم برخی مصاحبه را نقد کردند. بیشتر نقدها حول این بود که چرا مسی گفت فوتبال ایران را نمی شناسم و این چه سوالی بود که خبرنگار پرسید. آنها که مرا می شناسند می دانند دوست دارم نقدم کنند که می دانم هر چه حاشیه امن بگیرد وا مصیبتاست ...اما به نظرم این بدوی ترین نوع انتقاد بود. چون من طبیعتا مسئول جواب دادن طرف که نیستم. اگر در خانه کس است اینکه مسی فوتبال ایران را نمی شناسد هم نیازمند واکاوی هایی است. خب نمی شناسد دیگر. همین جواب اتفاقا مهم است. بعد چه سوالی باید می پرسیدم؟ پیتزا بیشتر دوست داری یا بستنی؟ یا نظر شما درباره سبیل کریم باقری چیست؟

سوم

خبرنگار باید بداند کجا چگونه سوال بپرسد و چه چیزی برایش دغدغه باشد. کجا هزینه بدهد و کجا پای حرفش بایستد وگرنه با ماشین تحریر فرقی ندارد!

■ کامران نجف زاده

هوای تازه

کوله‌ام را روی دوشم جا به‌جا می‌کنم و پا روی صخره‌ها می‌گذارم. سرم را که بلند می‌کنم، یال سفید کوه به آبی آسمان دوخته شده‌است. آفتاب چشم را از نور پر می‌کند. شیب کوه نفس‌گیر است. صخره‌ها ترک خورده و در هم تنیده‌اند و می‌توان گذر میلیون‌ها سال را بر صورت‌شان دید.

از تن صخره‌ها که می‌گذرم عرق از پیشانی‌ام توی چشم‌هایم راه باز می‌کند. می‌نشینم که نفسی تازه کنم. سوزی سرد از دره با شتاب به شیب صخره‌ها می‌وزد. در دقیقه‌ای ابرهای تیره آفتاب را می‌پوشانند. رعدی به سینه کوه می‌کوبد. صدایش ثانیه‌هایی بعد سر می‌رسد. کوهستان می‌لرزد. عزم بازگشت می‌کنم. باد، در کوه می‌پیچد. نگاهم را که به راه پشت سر می‌گردانم، چیزی نمی‌بینم. صخره‌ها را بوران و مه در بر گرفته. کورمال در عرض شیب، قدم برمی‌دارم. شکافی این جاست. به دل صخره می‌خزم. باید بنشینم به انتظار تا هوا آرام بگیرد و راه باز کنم به رفتن.

آسمان انگار بر کوه خشم گرفته‌است، کوه اما ایستاده و تمام دوستان‌اش را هم پناه داده‌است. حتما گنجشک‌ها و مورچه‌ها را هم چون من در شکافی مهمان کرده و سپر و سرپناه شده‌است. باد در فاصله سنگ‌ها و صخره‌ها می‌پیچد و انگار در گوش من نجوا می‌کند، می‌گوید: کوه اگر کوه است، اگر همسایه آسمان است، اگر مایه مباهات زمین است و مایه استحکامش، از آن روست که ایستادن را استاد است. چون خم به ابرو نیاوردن را خوب بلد است. برف را بر گرده‌اش دعوت می‌کند و میزبان‌اش می‌شود. می‌گذارد برف همه شکاف‌ها را انباشته کند. می‌گذارد زمان بر سرش بگذرد و از این انتظار و استقامت رودها جاری می‌کند. دشت را کوه است که سیراب می‌کند. آفتاب سوزان را بر صورتش می‌پذیرد و از شکستی که بر تن تخته سنگ‌هایش بنشیند، نمی‌هراسد. گرمایش را به جان می‌پذیرد و دست جوانه‌ها را می‌گیرد که از زیر بار برف سر بیاورند. کوه زمستان را در خود می‌بلعد و بهار را به زمین هدیه می‌کند. باد در گوشم همچنان نجوا می‌کند. حالا ابرها به کرانه‌ای دیگر رفته‌اند و آفتاب گرمایش را از میان شکاف صخره به تن من می‌نوازد. از شکاف که بیرون می‌آیم رنگین کمانی را می‌بینم که از آسمان به شانه‌های محکم کوه پلی بسته است.

■ روح الله کریمی

ا بن...نت

بابا دوباره... آه ، بی انار و سیب
...آن شب که چله بود می‌رسید از راه
...از آسمان سراغ خدا را گرفت؛ ولی یک قاچ هندوانه می‌دید جای ماه!

❋

صورت آیینه را آهی مکدر می کند...

❋

دستم به اندازه یلدا بلند نیست. کو تا بهار... می‌کُشدم انتظار تو
هی سطرهای خط زده را دوره می‌کنم؛ زل می‌زنم به نام خودم در کنار تو

❋

«آزادی» تلاش خردمندانه آدمی، در جستجوی علت حادثه هاست

❋

پاییز بلندترین شب سال را آبستن تولد زمستان است
و دی یعنی مادر بهار متولد شد!

چی شد پس؟

۲۱ دسامبر قرار بود دنیا به آخر برسد، آسمان و زمین جابه‌جا شود، کوه‌ها فرو ریزد، دریاها طغیان کند، آتشفشان‌ها فعال شود و اثری از حیات روی کره خاکی باقی نماند، پیشگو این گونه پیشگویی کرده بود و دنیای غرب متمدن پیشرفته با آن همه ادعای منطق و استدلال آن را با تمام وجود باور کرده بود. البته هرچند در این میان بسیاری از شرکت های تجاری با برگزاری و تهیه برنامه هایی خاص و کاملا زمان‌دار، پولهای کلانی به جیب زدند ولی این سوال هنوز پاسخ داده نشده که چرا دروغهایی به این شکل در کشورهای غربی ساخته می شود و از آن طرف چرا این دروغ‌ها از سوی مردم این کشورها باور می‌شود؟

شاید نام نوستراداموس صاحب نظریه پایان جهان در دسامبر سال ۲۰۱۲ شنیده باشید. میشل نوستراداموس، پزشکی یهودی الاصل و اهل فرانسه بود که درقرن ۱۶ میلادی زندگی می کرد و در سحر و جادوگری نیز گویا مهارت داشته است. او در سالهای انقلاب کبیر فرانسه مطالبی نوشته بود که به ظاهر بعضی از آنها با حوادث انقلاب مردم فرانسه مطابقت می کند. بخش دیگری از پیشگویی های این شخص درباره اوضاع سرزمین های اسلامی در آخرالزمان و حرکت جهانی موعود آخرالزمان است که به نظر می رسد وی با دسترسی به کتابهای اسلامی و احادیث نقل شده در کتابهای تاریخی این مطالب را نوشته است. کتب فراوانی به زبان عربی و در مورد حوادث آینده جهان اسلام وجود دارند که به احتمال زیاد مورد استفاده وی قرار گرفته اند. نوستراداموس البته با لحنی خشن و در جهت تخریب عقاید مسلمانان می نویسد که مرد خاور از پایگاه خود بیرون خواهد آمد و از اپیننز به سوی فرانسه می آید. او از راه آسمان و دریا و برف به پیش می رود و همه را با میله پرچمش می زند. این شخص پیشگویی‌هایش را در ۱۰ فصل نوشته بود که برای هر فصل، نام قرن(Century) را انتخاب کرده بود. هر فصل یا قرن از کتابش نیز به ۱۰۰ قطعه تقسیم شده است که فصل ۷ به علتی نامشخص در ۴۲ قطعه نوشته شده است. او قطعات تاریخی خود را در قالب شعر به زبانی خاص و شیوا سروده است. نوشته‌های معمایی او، ترکیبی از زبانهای لاتین، یونانی، فرانسوی، ایتالیایی و اسپانیایی است. نوستراداموس کتابخانه ای پر از کتابهای با موضوع سحر، طالع بینی و روانکاوی داشت.

پشت پرده پایان جهان

از سالهای گذشته رسانه های غربی و در راس آنها هالیوود ماشین فیلمسازی آمریکا با استفاده از تئوریهای اشخاصی مثل نوستراداموس و تعریف آنها به نفع خود درفضای رسانه ای بستری برای باورپذیری بیشتر مخاطب عام فراهم کردند. در فیلم ۲۰۱۲ به صراحت اعلام می شود که دنیا در این سال نابود می شود و بشر باید برای زنده ماندن به کشتی نوح ساخت چینی ها پناه ببرد. در فیلم دیگری با عنوان دانستن «نیکولاس کیج» شخصیت اصلی با به دست آوردن ابزاری در زیر زمین منزلش، پایان جهان را حدس می زند به طوری که از نوستراداموس هم جلو می زند و زمان دقیق‌تری برای این امر پیش بینی می کند.

فیلم‌های دیگری مثل آرماگدون، روز استقلال، طالع نحس، نوستراداموس، ترمیناتور و ... طرح مباحثی چون «عدالت بی پایان»، «جنگ صلیبی دوم» از زبان رئیس جمهور آمریکا، ارائه نظریاتی مشخص درباره «پایان تاریخ»، «جنگ تمدن‌ها» حکایت از آگاهی و اطلاع کامل مراکز اصلی سیاست‌گذاری غربی دارد.

بحث از آینده جهان و پرسش به این پاسخ که آخر دنیا چه خواهد بود؟ یکی از موضوعاتی است که از دیرباز ذهن آدمیان را درگیر خود کرده و علی رغم تلاش های نوع بشر در طول قرون و اعصار هنوز در هاله ای از ابهام است. در اینکه جهان یک روز به انتها خواهد رسید، شکی نیست و همه ادیان الهی و متفکران و اندیشمندان عالم نیز بر سر این موضوع که می توان آن را رستاخیز بزرگ یا همان قیامت نام نهاد، متفق القول اند اما اینکه موعد آن چه زمانی خواهد بود، پرسشی است که پاسخ آن تنها در اختیار خداست. «يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا » {ای پیامبر!} مردم از تو درباره رستاخیز می‌پرسند، بگو «علم آن فقط نزد خداست» و چه می دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد... احزاب/۶۳

■ تحریریه نسل سوم

اسلامی ایران سران غرب به طور ویژه ای روی امر پیشگویی و علی‌الخصوص شخص نوستراداموس تمرکز کردند و مستندها و فیلم‌های سینمایی انبوهی را تولید کرده اند. آنان دراین گونه تولیدات رسانه ای به بیننده القاء می کنند که نوستراداموس صراحتاً ظهور افرادی چون ناپلئون و هیتلر و اقدامات جنایتکارانه آنان را در دست نوشته های برجای مانده از خود پیش بینی کرده است و بلافاصله پس از طرح این موضوع به موضوع قیام مردم ایران در سال ۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازند.

این مستندها و تئوری های نوستر آداموس و یادآوری جنگ های بزرگ ناپلئون و هیتلر نه تنها حس کینه جویانه بینندگان فیلم را برمی انگیزد و خاطرات تلخ جنگ های جهانی اول و دوم را به یاد آنها می آورد بلکه آنان را مهیا می کند تا بر حسب سناریو و طرح آماده شده سناریونویسان غربی، بحران های آخر الزمانی را شناسایی کنند و مهیای نبرد با آنان شوند. در این گونه فیلم ها و مستندها در واقع فریاد می‌زنند که ای مردم! شما در گذشته غافل بودید و ناپلئون و هیتلر به قدرت رسیدند و همه جا را ویران کردند و جنایت های فراوانی به بار آوردند در حالی که نوستراداموس این وقایع را پیشگویی کرده بوده ولی دیگر جای غفلت نیست و هوشیار باشید که آینده جهان را این بار ایران و خاورمیانه تهدید می کنند. و نوستر آداموس درکتابهایش کشور ایران را عامل تباهی بشر آینده معرفی کرده! و شاهد این مدعی نیز این است که اکنون ایران به دنبال دست یابی به بمب اتم است؛ پس اکنون وظیفه ماایین است که ایران را از میان برداریم و جهان باید ما را کمک کند تا مانع پیشرفت ایران شویم چرا که ایران آینده تهدیدی برای تمام جهان به شمار می رود.

نکته جالب توجه این است که به تازگی نیز خبری منتشر شده که در یکی از کتابخانه های ملی اروپا کتابی از نوستر آداموس پیدا شده که این بار به جای رباعیات و زبان رمز گونه با بیانی روشن تر و نیز به صورت مصور و نقاشی در آن کتاب به پیشگویی پرداخته است و آنان با عنوان کتاب گمشده نوستر آداموس از آن یاد می کنند. گویی یک کتابخانه، آن هم یک کتابخانه معتبر و ملی، مثل زمین کشاورزی است که به صورت اتفاقی و باز زیر و رو کردن، این کتاب از زیر خاک در آمده باشد. نکته عجیب این است که این بار در این کتاب صراحتاً ایران به عنوان محور شرارت(!) معرفی شده است و نیز سال ۲۰۱۲ را به عنوان پایان تاریخ و جنگ آخر الزمان معرفی نموده اند.

حالا حواست را جمع کن!

شیوع شایعه دروغین آخرالزمان ۲۰۱۲ اما فرصت مناسبی است تا از نگرانی‌های مردم برای زنده ماندن و بقای بشر استفاده کنیم و توجه آنها را به آسیب‌هایی که انسان متمدن بر تنها سیاره زیست‌پذیر شناخته‌شده در این ناحیه از عالم وارد کرده است، جلب کنیم. روند آلایندگی ما انسان‌ها حیات روی زمین را در معرض خطری جدی قرار داده است که نخستین قربانی آن خود ما خواهیم بود. گرمایش جهانی که در اثر آزادسازی غیرطبیعی گازهای گلخانه‌ای به جو زمین اتفاق افتاده، متوسط دمای زمین را افزایش داده است. یخچال‌های قطب شمال و جنوب در حال ذوب شدن هستند و تغییرات گسترده‌ای را در سیستم آب‌وهوایی زمین ایجاد کرده‌اند که به تغییر اقلیم، افزایش سطح آب دریاها، کاهش آب شیرین و ... در یک کلام، پدید آمدن شرایط آب‌وهوایی متفاوتی روی زمین منجر می‌شود که مطلقا برای ما انسان‌ها که جزو حساس‌ترین گونه‌های زنده روی زمین هستیم، قابل تحمل نیست. فناوری فعلی بشر هم نه می‌تواند این اثرات را تقلیل دهد و نه می‌تواند ما را به جای مناسب دیگری منتقل کند، ضمن آن‌که هنوز هم نتوانسته‌ایم چنین جایی را پیدا کنیم.

پس چه بهتر که از این فرصت جهانی بادآورده (!) به نفع نجات زمین و تضمین بقای خودمان روی این مروارید سفیدوآبی بی‌نظیر در عالم بهره‌برداری کنیم.

بعد التحریر

اینکه ما همواره در یاد خدا و هجرت از این جهان باشیم خیلی هم خوب است اما اینکه داشته‌هایمان را به نداشته‌های دیگران بفروشیم و با مغز فندوقی آنها که تصور می‌کنند می‌شود با قایق توپی از قیامت به سلامت عبور کرد، خیلی خنده‌دار است؛ مضحک‌تر اینکه این شایعات زمانی مورد توجه مردم در سراسر جهان قرار می‌گیرد که به اصطلاح در عصر ارتباطات و پیشرفت وحشتناک فناوری زندگی می‌کنیم. دنیای مادی مطمئنا باید بر اساس این اخبار و شایعات، تغییر چهره بدهد و به تکاپو بیافتد اما در اتمسفر معنوی دین عزیز ما، یاد قیامت یک اهرم عاشقانه برای حضور در آغوش گرم پروردگار است و زلزله‌ای بر افکار و افعال آدمی محسوب نمی‌شود که دیوانه‌وار دنبال راه فرار باشند.

خبر سوم

روزنامه گاردین اوایل هفته در گزارشی از سقوط شیوخ کشورهای حاشیه خلیج فارس در آینده ای نزدیک خبر داده و با اتکا به کتابی تازه انتشار یافته، فناوری جدید را بلای جان کشورهای نفتی دارای حکومت سنتی شیوخی دانسته که سالهاست وفاداری مردم را هم می خواهند با پول بخرند.

بعد از همه سال خنثی بودن نویسنده های غربی در مقابل پادشاهی های حاشیه خلیج فارس در جریان تحولات جدید منطقه یک نویسنده انگلیسی دیگر پیدا شده تا سرزمینی از کشورهای حاشیه خلیج فارس را تصور کند که شیخ های ثروتمند در آن جایی ندارند و یا حداقل اینکه جایگاه مهمی ندارند. هرچند این تصور کمی دور از واقعیت به نظر می رسد ولی کریستوفر دیویدسون در مطالعات گسترده خود در تاریخ این کشورها در کتابی با عنوان «پس از شیخ ها» سقوط پادشاهی های شیوخ عرب را پیش‌بینی می کند. دیویدسون اعتقاد دارد امیرها، پادشاهان و شیوخ (تنها کشور عمان سلطان دارد) به این خاطر تمام این سالها دوام آورده اند که ظاهرا توانسته اند موسسات مدرن خود در کشورهای غربی را به نوعی با قدرت سنتی خود هماهنگ کنند و از این ارتباط برای ثبات قدرت خود استفاده کنند. در حقیقت در این کشورها وفاداری مردم به امیر و شیوخ خریده می شود. وقتی شیوخ عرب باشگاه های معروفی را در کشورهای اروپایی می خرند یا مسابقات فرمول یک اتومبیل رانی در بحرین یا جام جهانی در قطر برگزار می شود به سادگی می توان حدس زد که آنها به این نتیجه رسیده اند که باید قدرت سنتی را در قالب فعالیت های مدرن بر مردم دیکته کرد که به عبارتی می خواهند با این فعالیت های مدرن، حکومت سنتی خود را توجیه کنند. هرچند در کتاب دیویدسون هنوز سرنگونی دولتهای شیخ نشین در ابعاد لیبی و مصر انتظار نمی رود ولی باید گفت وسایل ارتباطی جدید امکان مساعدی برای مردم این کشورها ایجاد کرده است.

در کویت نرخ بیشترین استفاده از تلفن های هوشمند ثبت شده است. فعالان دموکراسی در بحرین از امکانات سایبری برای افشا کردن مکانهای مخفی استفاده می کنند. نویسنده های ناشناسی از عربستان سعودی در حال افشا کردن اسرار خاندان پادشاهی در فضای مجازی هستند. و به عبارتی همین مدرن کردن و ورود تکنولوژی به این جامعه های سنتی مقدمه ای برای سقوط شیخ ها فراهم آورده است که نویسنده با اطمینان خاطر از سقوط احتمالی شیخ ها در آینده ای نزدیک خبر می دهد.

■ محمد حسنلو

گپ

دقایقی با دانشجوی نخبه کامپیوتر

نخبه بودن فقط یک شعار است

سروناز حر- نخبه های جوان، بعضی هایشان کارهای بزرگی کرده و می کنند، اما گویی هیچکس آنها را نمی بیند. کسی که این بار پای حرف هایش می نشینیم، نخبه ای ست که تعریف جالبی از جامعه نخبگانی دارد! او که در طول عمر ۲۶ ساله اش فعالیت ها و موفقیت های زیادی داشته، هنوز معتقد است کاری نکرده و باید برای کشورش کارهای زیادی بکند. این نخبه ساروی کامپیوتر خوانده و در ساختن ربات مهارتی ویژه دارد؛ عضو بنیاد ملی نخبگان شاهد و ایثارگران از سال ۱۳۸۹، مقام اول جشنواره جوان خوارزمی در سال ۱۳۸۹، مقام اول مسابقات روباتیک بین‌المللی دانشگاه صنعتی امیر کبیر ۱۳۸۹، مقام اول مسابقات روباتیک کشوری دانشگاه صنعتی بابل ۱۳۸۹، مدیریت گروه تحقیقاتی روباتیک دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری به مدت ۵ سال و... جزئی از افتخارات اوست.

_صادقانه بگویید خودتان را به عنوان نخبه قبول دارید؟

واقعیت آن است که وقتی هیچ کدام از طرح های امثال ما از مرحله پژوهشی به مرحله عمل نمی رسند و گوشه ای در حال خاک خوردن هستند و به دردی از درد های جامعه نمی خورند، پس نخبه بودن فقط یک شعار است!

_اصلا نخبه واقعی کیست؟

به نظر من نخبه تیمی ست از بهترین ها که بتوانند با کمترین امکانات بهترین خروجی را تحویل دهند و مشکلی از مشکلات کشور یا بشریت را حل کنند. متاسفانه در ایران نخبه را فقط یک شخص تعریف می کنند. ما هنوز درک نکردیم خروجی کار گروهی بهتر است و یک گروهِ نخبه، حتی اگر فرد فردِ اعضایش به تنهایی نخبه نباشند، به دلیل پیشرفت علم و تخصصی شدن و جزئی تر شدن مهارت ها، سطح خروجیِ آن خیلی بالاتر از یک نفر است. ولی در کشور ما فقط کار انفرادیِ تشویق می شود بر خلاف همه دنیا!

_چرا سخت افزار را انتخاب کردید؟ آیا هر کسی نخبه است لزوما باید فنی بخواند؟

من از کودکی به خلبانی علاقه داشتم و می خواستم هوا فضا بخوانم، انتخاب دوم من سخت افزار بود. من عقیده دارم هر رشته ای می تواند نخبه داشته باشد، ولی در وضعیت فعلی جامعه ما رشته های فنی بیشتر مطرح می شود، مثلا در سال ۷۵۰ هجری «حافظ» یک نخبه بوده که اشعارش بی رقیب بوده، یک دوره ای هم علوم فنی مورد توجه بیشتری قرار می گیرد و این دلیلی بر برتری رشته خاصی نیست. مهم آن است که در هر رشته ای بتوانیم با تکیه بر خلاقیت های علمی، از سرفصل های قدیمی و کهنه فاصله بگیریم و عناوین جدید و به روز را مطالعه کنیم.

_به نظرتان سطح دانشگاه‌های ما برای شکوفایی علمی نخبگان پاسخ گو هست؟

متاسفانه دانشگاه های ایران فقط مدعی پژوهش هستند و پژوهش را فقط مقالات ISI و چاپ در ژورنال ها می بینند. واقعا چقدر از بودجه دانشگاه برای پژوهش های کاربردی صرف می شود؟ چقدر به کاربردی بودن پژوهش ها و عملیاتی کردن نتایج آنها توجه می شود؟ مکرر دیده ام که ارتباط صنعت و دانشگاه همچنان ضعیف است، مثلا شرکت های با سابقه سایپا و ایران خودرو چرا هنوز نتوانسته اند به سطح رقابت با رقبای خارجی برسند؛ برای تحقق هدف تولید ملی، باید تیم نخبگان و پژوهش های آنان با بدنه عملیاتی کشور مرتبط شود و سازمان های مرتبط برای ایجاد این ارتباط، به جای تبلیغات و میتینگ و حرف، باید وارد میدان عمل شوند.

_چند درصد از دوستانتان که برای ادامه تحصیلات به خارج از کشور رفتند، تا به حال بازگشته اند؟

بعضی از دوستانم برای تحصیلات رفتند و همانجا ماندگار شدند. علت آن هم بیشتر امکانات علمی بود که در اختیار آنها می گذاشتند تا تحقیقات خود را کامل کنند. آنها معتقدند اگر بازگردند در نهایت استاد دانشگاه یا هیات علمی می شوند و گزینه دیگری وجود ندارد! متاسفانه یکی از ضعف ها همین است. ما «دانشمند» تربیت نمی کنیم. فقط استاد دانشگاه تربیت می کنیم و به دانشگاه ها می فرستیم و دوباره آنها اساتید جدیدی تربیت می کنند و این دور تسلسل ادامه پیدا می کند! خیلی از نخبه ها علاقه دارند که در طول روز ساعات بیشتری را به آزمایش و تحقیقاتشان اختصاص دهند و در کنار آن، یک کلاس هم در دانشگاه داشته باشند. ولی معمولا اساتید بیشتر درگیر تدریس هستند تا تحقیق، که این وضعیت مطلوب برای یک نخبه نیست.

_گویا شما از خانواده ایثارگران هستید؛ آیا این موقعیت، در انتخاب شما برای ماندن موثر است؟

بله. پدر من جانباز جنگ تحمیلی است. بعضی روزها با سرفه هایش از خواب بیدار می شوم، از نگاهش می فهمم که مشکلاتی وجود دارد که او هم حس می کند، اما معتقد است همه چیز بالاخره درست می شود. از پدرم شنیده ام فرماندهان آن زمان، اکثرا کمتر از ۳۵ سال داشته اند، پدرم در سن ۲۲ سالگی فرمانده گروهان بوده. در اصل جنگ را قشر جوان پیش بردند و بزرگ ترها نیز به این قشر اعتماد می کردند. اما حالا جوانان نسل قبل که از مسئولین شده اند، انگار فراموش کرده اند باید به قشر جوان اعتماد کرد! باورم این است که اگر در خیلی موقعیت ها از فکر، ایده و تلاش جوانان و به ویژه نخبگان استفاده شود، خیلی از مشکلات حل می شود. با همه این شرایط و کاستی ها، چون از پدرم آموخته ام که تسلیم نشوم، در کشورم می مانم به دو دلیل: کشورم را دوست دارم، به دور از هر گونه شعاری. همان طور که پدرم انتخاب کرده بود، من هم انتخاب کرده ام. دلیل دیگر هم وابستگی به خانواده ام است. ولی نباید فراموش کرد آنها که رفته اند نیز این علایق را داشته ولی شرایطی برایشان پیش آمده که تصمیم دیگری گرفته و رفتند و نباید همه تقصیر را به گردن آنها انداخت. ما هم مقصر بوده ایم.

_بزرگ ترین آرزویی که از کودکی داشته اید؟

بزرگ ترین آرزوی کودکی ام پرواز بود. ولی حالا آرزوهای بزرگ تری دارم که ایمان دارم به آنها خواهم رسید.

ویتامینه

خاطرات پمپ روحیه

آنها که روزهای جنگ خاطرشان هست، حتما بلبل خوش الحان روزها و شب‌های تلخ و شیرین دفاع مقدس را هم به یاد می‌آورند. همان که بعد از رحلت پیر و مراد جمع هم تا مدتی عاشقی کرد و بعد انگار دلش برای امام سوخت و کمتر نوای خوش جبهه‌ها را برای مردم عرضه کرد. حالا اما یک اتفاق خیلی خوب رخ داده آن قدر خوب و تازه و تحسین برانگیز که خود حاجی هم باورش نمی شود...«در طول این سال‌ها چند باری آمدند از طرف جاهای مختلف. از ارشاد اسلامی ، بنیاد حفظ آثار ، از تشکیلات جناب سرهنگی آمدند، آقای قدمی که از با سابقه‌های جمع آوری خاطرات بود آمد و کسان دیگری. منتهی هر کدامشان آمدند و یک سری چیزها از ما گرفتند و رفتند و دیگر خبری ازشان نشد. بهترینشان جناب آقای قدمی بود که آخرش گفت خاطراتت آن قدری نیست که ارزش چاپ شدن داشته باشد. من هم که ایشان را اهل فن می‌دانم، با شنیدن این حرف کلا ناامید شدم تا اینکه...»

بالاخره مجموعه خاطرات و نوحه‌های صادق آهنگران در سال‌های دفاع مقدس، تحت عنوان «کتاب آهنگران» منتشر شد. «کتاب آهنگران» به قلم علی اکبری در ۹۲۰ صفحه تحریر شده است که توسط نشر «یا زهرا» راهی بازار کتاب شده است. کتاب آهنگران با هدایت و نظارت صادق آهنگران تالیف و تنظیم شده است که حاوی ۲۲۰ صفحه از خاطرات و متن بیش از ۵۰۰ نوحه اجرا شده از سال ۱۳۵۸ تا رحلت حضرت امام خمینی(ره) است.

فایل صوتی تمامی نوحه‌های مندرج در این کتاب به اضافه چهل قطعه تصویری از اجراهای سال‌های دفاع مقدس وی، در قالب دو لوح فشرده به این کتاب ضمیمه شده است.

محمود سنگری در مقدمه این کتاب آورده است: «من خود شاهد بوده‌ام که نه تنها در جبهه، که در ایام محرم، هم پای نوحه خوانی حاج صادق، شاعر یا شاعرانی با او حرکت می‌کردند و بندهای جدیدی در حین حرکت! می‌سرودند و به دست او می‌سپردند و حاج صادق به خوبی اجرا و عرضه می‌کرد. این ویژگی با معیارهای اجرای موسیقی سازگار نیست، اما این رفتار به ظاهر نامتعارف، نشان می‌دهد همان گونه که در عرصه نظامی، حرکت‌های بسیجی برق آسا و عاشقانه است، در عرصه فرهنگی نیز چنین ویژگی بدیعی سریان و جریان دارد.»

«کتاب آهنگران» محتوی ۱۲۰ قطعه عکس منحصر به فرد از صادق آهنگران است که به قلم خود او گویا شده و خاطرات آن ها در حاشیه عکس درج شده است. در ابتدای این کتاب، کلیشه‌ای از دست‌خط حاج صادق آهنگران وجود دارد.

■ فرهاد کاوه

بوی بارون

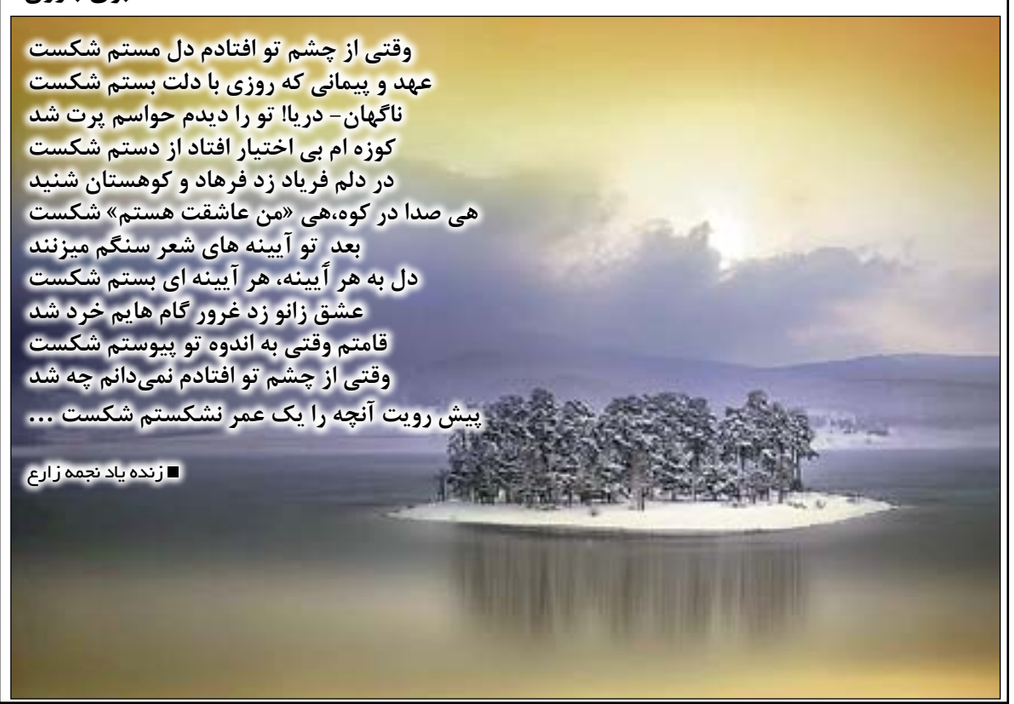

وقتی از چشم تو افتادم دل مستم شکست
عهد و پیمانی که روزی با دلت بستم شکست
ناگهان- دریا! تو را دیدم حواسم پرت شد
کوزه ام بی اختیار افتاد از دستم شکست
در دلم فریاد زد فرهاد و کوهستان شنید
هی صدا در کوه،هی «من عاشقت هستم» شکست
بعد تو آیینه های شعر سنگم میزنند
دل به هر آیینه، هر آیینه ای بستم شکست
عشق زانو زد غرور گام هایم خرد شد
قامتم وقتی به اندوه تو پیوستم شکست
وقتی از چشم تو افتادم نمی‌دانم چه شد
پیش رویت آنچه را یک عمر نشکستم شکست ...

■ زنده یاد نجمه زارع